

گفتگو با مرتضی کاتوزیان، نقاش معاصر جستجوگر لحظه‌های ساده و روان زندگی



● یاد کودکی من گرداگرد خاطره همیشه شیرین و ماندگار قصه‌های بلند و پرکششی که مادرم اغلب از سرشب تا پاسی از شب گذشته، برای من و برادر بزرگم و خواهرم — که او هم از من چند سالی بزرگ‌تر بود — می‌خواند، می‌چرخید. مادرم با حوصله برای ما کتاب می‌خواند و من همراه خواندن او، هر صحنه و رویدادی را در خیال و اندیشه‌ام به نقش درمی‌آوردم. اگر اغراق نگویم، مادرم با خواندن قصه‌های بلند و زیبا مرا به شوق و ذوق کشیدن نقاشی واداشت؛ زمانی هم که این شوق و تمایل را دریافت، با بزرگواری تمام مداد و کاغذ نقاشی برایم خرید و با آنکه هیچ اطلاعی از نقاشی نداشت، راهنما و مشوق من شد. به دنبال او برادر و خواهرم نیز یاری‌ام دادند: به حق یا به ناحق نقاشی‌های مرا مورد تحسین قرار دادند. این مهم در شرایطی انجام می‌گرفت که من نه معلمی داشتم، نه کلاس درسی وجود داشت و نه امکاناتی که ذوق و استعداد مرا پرورش دهد. در مدرسه، نقاشی، یک درس قابل اعتنا تلقی نمی‌شد؛ شاگردان کلاس نقاشی بلد بودند یا نبودند، نمره قبولی می‌گرفتند! معلم نقاشی هم اهل فن نبود و از کجا که ناگزیر، بی‌هیچ دستمایه ذوقی سرکلاس نقاشی حاضر می‌شد. با وجود این اوضاع و احوال، من نقاشی را از دوران نوجوانی به گونه‌ای جدی دنبال کردم. ایامی چند نگذشت که نقاشی‌های من، باتوجه به سن و سال نوجوانی، مایه تحسین این و آن و به خصوص معلم‌های مدرسه قرار گرفت در مقدمه کتابی که از آثار نقاشی‌هایم به چاپ رسانده‌ام، بی‌آنکه قصد

● مرتضی کاتوزیان، بی‌تردید در خیل نقاشان معاصر ایران، هنرمندی صادق، صاحب سلیقه و آشنا به مفهوم مهر و الفت در خلاقیت هنری خویش است.

تابلوه‌ای او، هرکدام آینه‌ای شفاف و تمام‌نما، از ذهنیات نقاشی است که بی‌هیچ ادعائی جستجوگر لحظه‌های ساده و روان زندگی، دل‌تنگی‌ها و شادی‌ها و گاه ارج نهادن به آدمهای کوچک و بازار بوده است؛ از کفشدوز محله گرفته تا زن نگران، از لطافت روستاهای شمال تا دل‌تنگی تابلوی گذر عمر، همه جا ردیای احساس نقاشی را می‌شود دنبال کرد که شیفته نقاشی است، خواستار ثبت لحظه‌های ناب ماندن و بودن و زیستن است. آثار مرتضی کاتوزیان را هرگز نمی‌توان در محدوده سبک یا شیوه‌ای خاص در نقاشی محک زد و به سنجش نشست؛ او یک پرسه‌زن عاشق و بی‌قرار در عالم نقاشی است. هر شیوه را که دل و ذوق او فرمان داده، کار کرده است؛ گاهی به شیوه کلاسیک، زمانی به سبک رئالیسم و دورانی به ناتورالیسم، و سوررئالیسم، تاجائی که او را باید در شمار نقاشانی قرار داد که آزاد ورها، در شیوه‌های مختلف نقاشی، اوقات به تجربه و خلاقیت می‌گذرانند.

چاپ کتاب آثار نقاشی مرتضی کاتوزیان، بهانه‌ای شده است برای گفتگویی بی‌قرار و مدارقبلی با او. مرتضی کاتوزیان در این گفتگو آنچه با صداقت سخن گفته است که در کار تابلوهایش با نقش و رنگ.

ضمن آرزوی موفقیت برای این هنرمند توجه دوستان را به این گفتگو جلب می‌کنیم.



پروہش گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شروعگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پسران و دختران
تال بهرستانی

سید علی

خودستایی داشته باشم، براین مهم پافشوده‌ام که به جای تحسین و تشویق، یکصدا، معلم‌های مدرسه این نقاشی‌ها را کارمن نمی‌دانستند و به خیال آنکه من قصد فریب آنان را دارم، مرا مورد مواخذه هم قرار می‌دادند! این ناپاوری‌ها، به جای آنکه در من ایجاد سرخوردگی و یأس نماید، عزم مرا در ادامه راهی که در پیش داشتم، جزم‌تر می‌کرد.

دوران نوجوانی را که پشت سر گذاشتم، نیاز به تجربه و دریافت شیوه‌های گوناگون نقاشی مرا واداشت که باتوجه به بضاعت مالی خانواده، اندوخته‌ای اگر جمع می‌کردم، صرف خرید کتابهای نقاشی نمایم و دنبال شناخت آثار و احوال هنرمندان بزرگ جهان بیفتم. اغلب شرح حال بزرگان هنر، نه تنها نقاشی، بلکه موسیقی دان و مجسمه‌ساز و... را که می‌خواندم، فراز و نشیب‌های زندگی یکایک آنان، مقاومت‌ها و ایستادگی‌هایشان به من قوت قلب می‌بخشید و مرا از چنگال یأس و نومیدی خلاص می‌کرد، به من درس مقاومت و پایداری می‌داد. می‌دیدم اغلب از نخستین روزگار رفاقتشان با هنر، آسودگی و رفاه و آرامش خیال نداشته‌اند. تنها عاملی که سبب پیشرفت و موفقیت آنان گردیده، همانا استعداد و اعتقاد آنان به هنر و حرفه‌شان بوده است. پس من هم یگه و تنها، بی معلم و یاور، تنها در سایه حمایت عاطفی مادرم و تشویق‌های بی دریغ برادر بزرگم و خواهرم، آرام آرام در زمینه نقاشی گام برداشتم. تا آنجا با نقاشی مونس شدم که برای نخستین بار اذعان می‌کنم در کنکور، به عمد و آگاهانه، از پاسخ صحیح دادن به سئوالات طفره رفتم تا مگر آزاد خیال و رها، فرصت ادامه نقاشی را داشته باشم! اما، گرفتاری‌های مالی از یک سوی و نیاز به استقلال مادی، مرا واداشت که وارد جرگه طراحان و گرافیست‌های حرفه‌ای شوم و ذوق هنوز نیازمند پرورش خود را در خدمت کارهای تبلیغاتی و تهیه پوستر و آرم و آگهی‌های تبلیغاتی قرار دهم. با این همه، ذکر این

نکته ضروری است که ناگزیری من در روی آوردن به این حرفه، چندان هم میان من و نقاشی فاصله عمیق ایجاد نکرد؛ چه، باتوجه به ضرورت انجام هرچه بهتر و شایسته‌تر آرم‌ها و پوسترها و نقش‌های تبلیغاتی، من استعداد نقاشی را، به تمام، در این راه پرورش دادم؛ رنگ و کاربرد رنگ را در این ایام آموختم، و مهم‌تر، میان مردم زندگی کردم و با خواست و سلیقه مردم آشنا شدم.

خلاف این رضایت و قبول، شما اشارتی دارید در مقدمه کتابتان به نوعی بیگاری کشیدن و سختی‌های کار در انجام کارهای گرافیکی؛ آنهم در آن ایام که نه عکس رنگی رایج است و نه امور تفکیک رنگ‌ها به شیوه و راه و رسم امروزی؛ تا آنجا که احساس می‌شود شما بیشتر از آنکه دل آسوده و دل‌خشنود به آزمودن ذوق و مهارت خود مشغول بوده باشید، اسیر امور فنی چاپ و گرفتاری‌های ناشی از کمبود امکانات در ارائه یک کار ذوقی و هنری بوده‌اید.

● من، هیچوقت آن دردسرها را نه از خاطر می‌برم و نه به انکار آن تن می‌دهم. معلوم است اگر امکانات امروزی چاپ و تفکیک وجود داشت من پرونده قابل ملاحظه‌ای در امر گرافیک، لااقل برای خودم داشتم؛ حتی شاید می‌توانستم به نقاشی هم شهل‌تر و آسان‌تر پردازم. اما اینکه بگویم مشغله آن روز من بکلی مرا با نقاشی بیگانه کرد، حرف و سخن خطایی گفته‌ام و حتی اگر ادعا کنم در تجربه من بی‌تاثیر بود، به ناحق سخن گفته‌ام؛ چرا که در آن ایام شب و روز من با رنگ و نقش گذشت. چیزی که در این میان مطرح است، از میان رفتن استقلال انتخاب من است. من به عنوان یک گرافیست مجری خواست و طرح این و آن بودم، نه فرمانبر دل و ذوق خودم. امکان داشت یک شاخه گل که به سفارش می‌کشیدم، حتی زیباتر از شاخه گلی باشد که برای خودم می‌کشیدم، ولی کار سفارشی بود





شروع نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



پروہش گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

لااقل خودم را راضی نمی‌کرد. دنبال فرصتی بودم که به گوشه‌ای پناه ببرم و یک نقاش آزاد باشم. با این همه، چرا نگوییم که بعضی کارهای آن روزگار را امروز هم می‌پسندم و حتی جرأت و جسارت آنرا دارم که به عنوان نمونه‌های کارم در کتابم به چاپ برسانم. امروز هم پوستر گل مصلوب برایم عزیز است؛ چرا که راضی‌ام می‌کند که دروغ‌های آن همه جاروجنجال هنری، من مجال فکر کردن داشته‌ام، لابد فکر کرده‌ام که گلی را به صلیب کشیده‌ام!

آیا با شیوه و سلیقه‌ای که در آن ایام پیشه کرده بودید، سواى طالبان و مشتریان و به عبارت دیگر دوستداران کارهایتان، محافل هنری روز هم اعتنایی به ذوق و سلیقه و مهارت شما نشان می‌دادند؟ و آیا در روند نوآوری‌ها و سنت‌شکنی‌ها و رواج مکاتب نقاشی مدرن غرب در ایران، می‌توانستید حضور خود را به عنوان یک گرافیست و یا نقاش اعلام کنید؟

● نه من انگیزه و قصد اعلام حضورم را داشتم، و نه محافل هنری رغبت و میلی به جدی گرفتن امثال من نشان می‌دادند. علت آن هم واضح است: یک جمعی مدعی به اسم نقاش، با تقلید از مکاتب هنری مدرن غرب به حساب خودشان تحولی در نقاشی ایران به وجود آورده بودند؛ حال آنکه اسم تقلید آنان را هرگز نمی‌شد تحول گذاشت؛ چه لازم به یادآوری است که تحول هنر در هر جامعه‌ای رابطه تنگاتنگ با تحولات سیاسی و اجتماعی و چه بسیار نیازهای فرهنگی و هنری دارد. جامعه ایرانی در آن ایام با اشکال فرم‌های غریب و بیگانه‌ای روبرو شده بود که نه جوابگوی خواست مردم بود و نه پاسخگوی درک و بینش مردم. همین بود که فاصله ایجاد شد؛ نوعی قهر مردم با نقاشی و نقاشان.

در این میان امثال من که به حساب خود، قصد این تقلید و ژست و ادای هنرمندانه و روشنفکرانه را نداشتیم، ناگزیر گوشه‌گیر شدیم و تماشاگر، و به دیگر عبارت، منزوی از این جمع مدعی. راه خودمان را دنبال کردیم،

طعنه‌ها و بی‌اعتنایی‌ها را به جان و دل خریدیم، اما در منطق خودمان به نقاشی فکر کردیم؛ به اصولی که بتواند میان خودمان و مردم یک رابطه عاطفی و منطقی ایجاد کند. حال تا چه اندازه موفق بودیم، پاسخش را کارنامه هنری ما در این ایام خواهد داد.

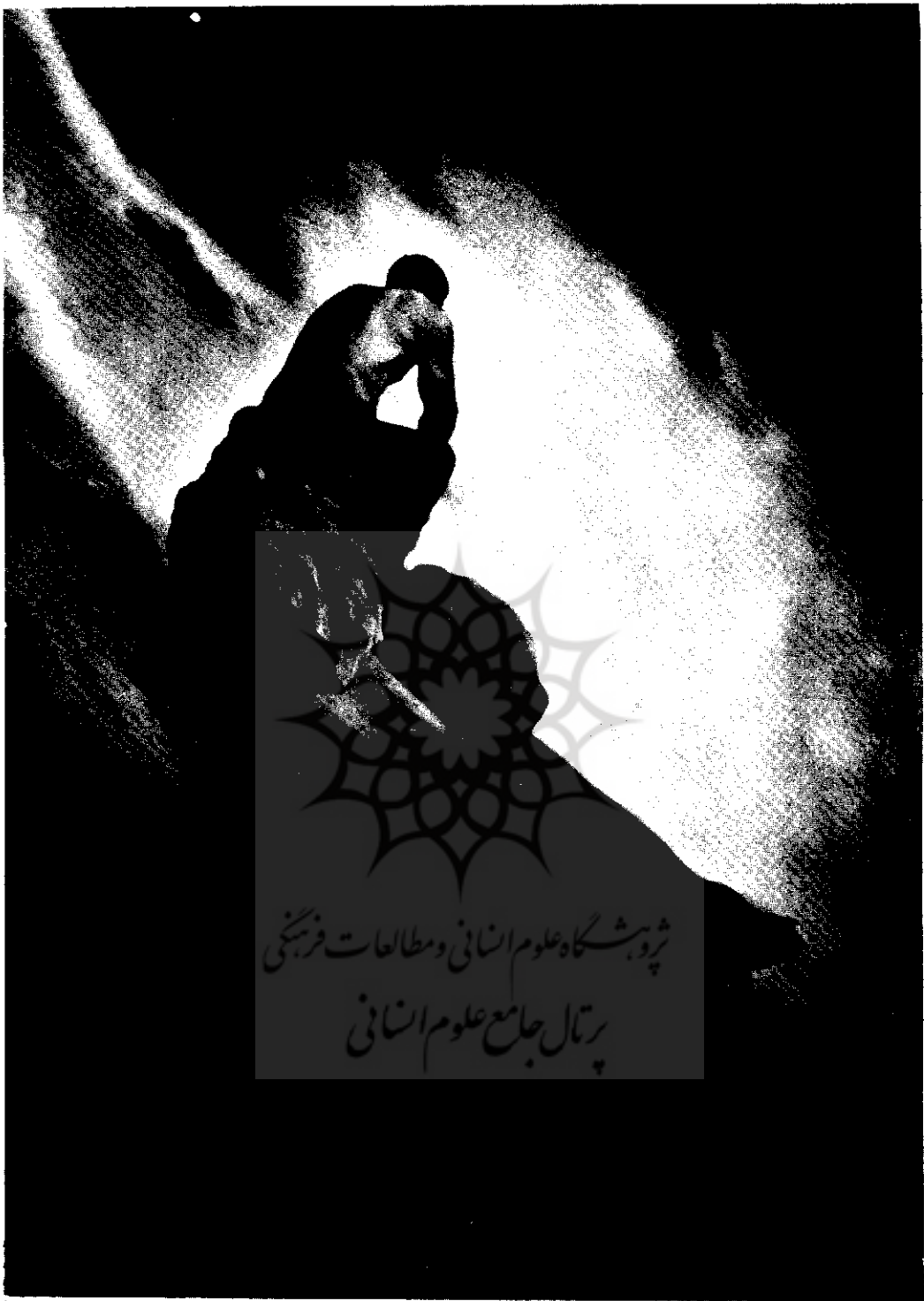
این کارنامه، با تمامی پرهیز شما از روی آوردن به مکاتب هنر مدرن غرب به مفهوم تقلید بی‌چون و چرای شما، چندان نمایانگر تلاش و همت شما در احترام و نگرش به ارزش‌های نقاشی پرپشتوانه ایران هم نیست؛ به عبارت بهتر، راست است که شما تلاش می‌کنید یک نقاش صاحب هویت ایرانی باقی بمانید، با این همه کمتر می‌توان نشانه‌های هویت ایرانی بودن را در کارهای شما به چشم دید. بطور مثال، استفاده از فرم‌های نقاشی سنتی ایرانی همانند نقوش مینیاتور، ریزه‌کاری‌های تزئینی نقاشی سنتی ایرانی و...

● لابد جسارت و گستاخی است اگر در پاسخ بگویم که من پیروی از هنر نقاشی سنتی ایران را هم نوعی تقلید به شمار می‌آورم؛ و آسیب آنرا هم کمتر از آسیب تقلید از مکاتب هنری غرب نمی‌دانم. حصار، حصار است. ما لابد حق نداریم به عنوان هنرمند، خودمان را در هیچ حصاری گرفتار سازیم. هنرمند بیش از همه چیز نیازمند آزادی فکر و سلیقه است، باید رها و آزاد باشد، حق داشته باشد ادای دین و سلیقه کند و جا پاییی از خودش در روند تکامل هنر به یادگار گذارد. بطور مثال من، چه از پیسار و تقلید کنم و چه از کمال‌الدین بهزاد، گرفتار شده‌ام و حق چرخیدن و خلاقیت و ابداع ندارم. پس باید خودم باشم. این خود، ممکن است هرگز نتواند نقشی و سهمی از خودش ادا کند اما، احترام استقلال فکر و اندیشه‌اش، به مراتب بر تقلید کردن از سلیقه و اندیشه خودی و بیگانه برتری دارد.

من، بدنبال حفظ آرمان و سلیقه ناچیز هنری‌ام



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شکوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
کرمان جامع علوم انسانی

بوده‌ام، قصد داشته‌ام یک نقاش باقی بمانم. نقشی اگر می‌کشم، رنگی اگر بکار می‌برم، به تبعیت از ذوق و سلیقه خودم باشد. اعتنایی هم ندارم که حتماً نشانه‌های ایرانی بودن داشته باشد؛ هر چند که خیال می‌کنم به عنوان یک نقاش زاده این آب و خاک که احساسات و شادی‌ها و دلتنگی‌های مشترکی با مردم سرزمینش دارد، تابلوهاییم، عاقبت حتی با اشارتی جزئی هم که باشد، تابلوی یک نقاش ایرانی است؛ همان تابلوهایی که حتماً ضرورت ندارد دارای تذهیب باشد و یا اسلیمی و حال و هوای مینیاتور... .

بی‌تردید، نمی‌شود به آسانی میان تعهد و وظیفه در حفظ میراث پر بار و ارزشمند نقاشی ایران، و به زعم شما تقلید محض از مبانی هنر غرب، تفاوتی قایل نشد و همه را در چهارچوب تقلید به سنجش نشست؛ چه، احترام و اعتبار قایل شدن برای تداوم حیات هنر سنتی، بیشتر از آنکه تقلید باشد، یک ادای دین است؛ حتی اگر گاه به بهای از دست دادن آن رهایی و آزادی تمام شود که شما بر آن تکیه و تأکید دارید. ازیادمان نرود در این میان، قصد ادامه راه است و نه در جا زدن و کپی برداشتن از آثار گذشتگان.

● خوب شد نخست عنوان کردم حرف و منطق من به جسارت و گستاخی تعبیر می‌شود! بنده، هرگز منکر ارزش‌های هنر سرزمینم نیستم، اما به عنوان یک نقاش در زمانه خودم، همان تلاشی را می‌کنم که نقاشان ایرانی هر کدام در زمانه خودشان به خرج داده‌اند. قصدم مقایسه خودم با بزرگان هنر این سرزمین نیست، اما گاهی در مروری که در کارنامه هنری نقاشان صاحب نام ایران داشته‌ام، به خوبی مشاهده کرده و دریافته‌ام که هر کدام با توجه به موقعیت زمانه خودشان، نقش‌های دلخواهشان را کشیده‌اند؛ یعنی یک نقاش و مثلاً هنرمند گرانتقدری همانند رضا عباسی — که شاهد چاپ مقاله‌ای درباره وی، با عنوان زیبای «رضا عباسی»

آبروی هنر صفوی» در فصلنامه هنر نیز بوده‌ایم، دست به قلم که برده است، نقاشی که کشیده است، مینیاتور که کار کرده است، دقیقاً می‌شود دریافت که چندان نگاهی هم به کمال‌الدین بهزاد نداشته است. تحولات هنری دوران رضا عباسی آن چنان استقلال رای و اندیشه‌ای به او بخشیده است که با شهامت تمام، توانسته فکر و سلیقه خودش را مدنظر داشته باشد. او به گمان من، نه تنها به هنر سرزمین خودش کم لطفی و بی‌اعتنایی نکرده است، بلکه به سهم خود، در باروری هنر در دیارش گامی مثبت هم برداشته است. نمونه‌ها بی‌شمار است، امثال او هم بسیار. راحت‌تر بگویم، بنظر من گناه و یا برچسب خطا در پرهیز از نقاشی سنتی ایران به نقاش معاصر ایران، بر محور تنوع سلیقه‌ها و پیشرفت مکاتب هنری و افزونی تجربه‌ها دور می‌زند. نقاشی سنتی ایران را باید همگام با هنر نقاشی معاصر ایران، با تمام ویژگی‌های چشمگیر و سزاوار تحسین و فراخور ستایشش ارج نهیم و کنار آن، از تقلید ایسم‌های هنری هم بپرهیزیم و در عین حال دنبال راهی نودر اعتلای هنر سرزمینمان باشیم. و غیرت و ذوق و همت هنرمندانی را هم که هنوز به شیوه هنر سنتی نقش می‌زنند ستایش کنیم. اما این هم که بی‌اثیم یا تعصب، خط بطلان بر هر تجلی ذوق و هنر معاصر بکشیم، صرفاً بدین دلیل که با شیوه گذشتگان نمی‌خواند، بنظر من بی‌انصافی خواهد بود.

بهر حال، من خودم، در کارهایم، بی‌آنکه قصد خودنمایی یا تظاهری داشته باشم، باید بگویم که با بضاعتی که داشته‌ام، خالق حال و هوای زندگی و خلقیات ایرانی بوده‌ام. آدم‌های تابلوهای من چهره‌هایی غریبه نیستند؛ حتی فضای تابلوهاییم.

از باره‌ای تابلوهای شما که گویای طرح اندیشه و فکر و پیام ویژه‌ای است چنانچه بگذریم، در بیشتر تابلوهایتان بسیننده گذرترین رویدادها و





لحظه‌های زندگی را شاهد است؛ انگار که نقاش تنها خواسته است نقاشی کند، یا حتی تبحر و چیره‌دستی خودش را در ساخت و ساز کار آشکار سازد. حال آنکه یک نقاش، توانمندی اش تنها در آشکاری نقشی که می‌کشد و رنگی که به کار می‌برد خلاصه نمی‌شود، که تفکر هنرمند جایگاه معتبر خودش را دارد. هنرمند با مدد از اندیشیدن است که نقشی را خلق می‌کند و دریچه‌ای از جهانی ناشناخته را بروی همگان می‌گشاید. شما، گویا این مهم را چندان نخواستید اید جدی و مؤثر قلمداد کنید.

● ببینید! باز باید با جسارت بگویم که این دستورالعمل بمشابه یک قتل است؛ نوعی زنجیر به دست و پای هنرمند بستن. من بامدد از احساس و عاطفه‌ام نقاشی می‌کنم، قصد شعار دادن هم ندارم. آنچه را هم که نقاشی کرده یا می‌کنم، دقیقاً پاسخی بر احساسات درونی خود بوده و خواهد بود. نقاشی‌های من، برای هیچکس صاحب پیامی نباشد، حداقل برای خودم دنیایی از خاطره و احساس است؛ از سیگارفروش کنار آتلیه‌ام گرفته تا مادر و همسر و بچه‌هایم. من با یکایک نقش‌های تابلوهایم زندگی می‌کنم؛ با لحظه‌های ساده و گذر آیش. این سادگی‌ها، اما، هرگز مانع از آن نمی‌شود که از آنچه در پیرامونم در جامعه و آدمها می‌گذرد، بی‌اعتنا بمانم یا غافل. این مهم برخلاف آنچه شما برداشت کرده‌اید، در اغلب تابلوهایم نمایان است. اینکه قرار باشد بر یکایک آنها اشاره کنم، معذورم. چون یک اثر هنری، حرف و پیامش را به چشم و دل افراد مختلف، به تفاوت خواهد نشانند و رسانند. شما به لحظه‌های گذرای زندگی در کارهای من اشاره داشتید، دیگری خلاف نظر شما را دارد، مثلاً یکی مجموع تابلوهایم را کنسایه‌ها و استعاره‌های هوشمندانه نام می‌گذارد؛ دیگری به نوعی احساسات شاعرانه تعبیر می‌کند؛ حتی چه بسیاری که مرا بدلیل سادگی و صداقت نقش‌ها و آدمهای تابلوهایم مورد تشویق و تأیید

قرار داده‌اند و... به‌رحال، آنچه که از تابلوهای من دیده و خواهید دید، بی‌کم و کاست نشانگر دنیای درون و بیرون نقاشی بی‌ادعا است که سرش گرم کار خویش است؛ بی‌هیچ تظاهری و یا که ادا و ادعای رسالتی. سعی هم نکرده‌ام که دنیای ذهنی خودم را به دیگران تحمیل کنم. شاید تعجب کنید اگر صادقانه بگویم برای من نقاشی عالمی کاملاً شخصی است؛ حتی گاهی جنبه خصوصی هم پیدا می‌کند. همین است که چندان میلی و رغبتی به برپائی نمایشگاه فردی یا شرکت در نمایشگاه جمعی نداشته‌ام. اگر هم خودی نشان داده‌ام، دلائلی سواى تمایلات شخصی داشته است.

یکبار دیگر در این مورد هم می‌توان به تضادی آشکار اشاره کرد: آنهم چاپ، مجموعه‌ای از آثار خودتان، با مقدمه‌ای به قلم خودتان و حتی تقبل هزینه چاپ آن از اندوخته خودتان است. خودتان هم لابد قبول خواهید کرد که چاپ مجموعه آثارتان با منطق شما در خصوصی تلقی کردن نقاشی، کاملاً مغایر است.

● پرهیز از چار و جنجال‌های هنری با انزوای هنری کاملاً جدا است. یک وقت من ضرورت نمی‌بینم در یک گالری خصوصی یا عمومی برای جمعیتی کاملاً از پیش شناخته شده به عنوان یک نقاش ابراز وجود کنم، اما کنار آن آرزوی این راهم دارم که تابلوهایم را خوب یا بد، افرادی از جامعه تماشا کنند که شاید سالی به ماهی هم به گالری نمی‌روند، اما نقاشی را دوست دارند. از این گذشته، من هرچه هم گوشه گیر باشم، دوست ندارم بی‌هیچ یادگار و ردپایی فراموش شوم.

و لذا پاره‌ای از تابلوهایم را به هزینه شخصی به جهت ارتباط گسترده‌تر با مردم به چاپ رساندم. شما خودتان خوب آگاه هستید که در این شرایط، باتوجه به هزینه بالا و سرسام آور چاپ و تهیه کاغذ، چاپ یک کتاب با اندوخته شخصی، بی‌هیچ تردیدی زیان‌آور است. من با آنکه این مهم را پیش‌بینی



شروېشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني

می‌کردم، مهذا کتاب را بدست چاپ سپردم، ولی در عین حال، براین باورم که سود اصلی را هم نصیب خود ساخته‌ام و آن، استفاده از نقد و سنجش افرادی است که بی هیچ ادعائی گاهی به مراتب والا تر و بالا تر و پخته تر از منتقدین صاحب ادعا، هادی و رهنمون من می‌شوند. من بعد از چاپ کتاب آثارم احساس سبکبالی می‌کنم؛ احساس اینکه توان تازه‌ای یافته‌ام در شروع تلاش و حرکتی نوین.

در کتاب آثار نقاشی شما به نسبت سالهای خلافت و تلاش، تعداد تابلوهای به چاپ رسیده، چندان جوابگوی استمرار فعالیت‌های هنری‌تان نیست. آیا تابلوهای به چاپ رسیده، به تمامی، شامل آثار شما می‌شود، و یا که در مجموع، دست به انتخابی در آرایه بهترین‌ها زده‌اید؟

● چندان قصد انتخابی در کار نبوده است. هر اثر هنری برای هنرمند عزیز است و قابل آرایه. چیزی که هست، گرفتاری من در زمینه محدودیت چاپ تابلوها، نخست مربوط به عدم دسترسی‌ام به تابلوهای فروخته شده در طول ایام به این و آن می‌شود، و دیگر، ناگزیری در محدود کردن چاپ تابلوها، به دلیل گرانی کاغذ و چاپ بوده است.

ظاهراً شما در کنار فعالیت‌های شخصی‌تان در زمینه نقاشی، همت به تعلیم شاگردانی نیز نموده‌اید. آیا کلاسهای نقاشی را به دلیل منافع مادی برپا کرده‌اید، یا انگیزه دیگری سبب‌ساز چنین اقدامی شده است؟

● انگیزه اصلی تعلیم شاگردان برای من، در واقع، زندگی با همکاران و یاران است که هم به سهم خودم به آنان می‌آموزم و در مقابل، آنان نیز با کارهایشان اغلب به من آموزش می‌دهند. این رابطه دوطرفه است و من کنار رشد خلافت و ذوق شاگردانم، شکوفا می‌شوم. اغلب آنان دارای زمینه‌های مستعدی در کار نقاشی هستند. اینکه می‌گویم حضور آنان بیشتر جنبه معنوی و

عاطفی دارد تا سوددهی مادی، بیراهه نرفته‌ام و خطا نگفته‌ام؛ چون با دست و زمانی که من در کنار بچه‌ها صرف می‌کنم، اگر گوشه‌ای بنشینم و تابلوئی بکشم، سود مادی آن اصلاً قابل قیاس با مواجب ماهیانه شاگردان نخواهد بود. اما من ترجیح می‌دهم در جمع شاگردانم زندگی کنم، باهم نقاشی کنیم، از هم یاد بگیریم و هر کدام تجربه‌هایمان را مخلصانه در خدمت شکوفائی استعداد و خلافت یکدیگر بکار ببریم.

می‌ماند سخن آخر در حسن ختام این گفتگو: ضمن سپاس از قبول دعوت فصلنامه هنر برای انجام این گفتگو، به عنوان یک هنرمند، نقاشی معاصر ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ (قصد از ذکر «معاصر» بیشتر تأکید بر شرایط نقاشی ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در یک دهه اخیر است.)

● من بی هیچ تعارف، صلاحیت داوری در این مورد را در خودم جستجو نمی‌کنم. این قضاوت بر عهده منتقدین متعهد و صالح هنری است و نه نقاشی مثل من که سرگرم کار و ذوق خودش است. اما اگر بخوام نظر شخصی‌ام را بیان کنم، باید بگویم که بی هیچ تعارف و تکلفی، نقاشی ایران در یک دهه اخیر، به دلیل از رونق افتادن موج تقلیدها (بدون هیچ حمایتی)، آرام آرام دارد شکل و معنی دلخواهش را پیدا می‌کند و استعدادهای جوان خوب می‌درخشند. و اگر همتی شود در ایجاد یک محیط سالم هنری، بدور از تنگ‌نظری‌ها و دسته‌بندی‌ها، و ابزار کار نیز در دسترس هنرمندان نقاش قرار گیرد انتظار یک تحول دلخواه، انتظار بیهوده نخواهد بود.